

پای شوهرتان بمانید

سلام به خانم‌های عزیز خسته و تنها که مثل من همسر معتمد دارند. خیلی از شما شاید نمی‌دانستید همسران اعتیاد دارد یا بعد از ازدواج متوجه شده‌اید، اما من با این‌که می‌دانستم پنج سال است شیر و تریاک مصرف می‌کند، کنار او پای سفره عقد نشستم. چون همدیگر را دوست داشتیم و می‌دانستم که می‌توانم کمکش کنم تا ترک کند، با او ازدواج کردم. خودش هم آمادگی ترک کردن را داشت. بعد از عقد، او را به یکی از کمپ‌های ترک ۲۱ روزه فرستادم. بعد از رفتن شوهرم، سعی کردم اطلاعات بیشتری در مورد ترک اعتیاد به دست آورم. چون می‌دانستم بعد از خارج شدن از کمپ، رفتارها و خلق و خویش تغییر خواهد کرد. خودم را برای دیدن هر برخوردی از طرف شوهرم آماده کرده بودم. ۲۱ روز بعد، وقتی به خانه برگشت، ساکت بود و با کسی حرف نمی‌زد. ناراحت بودم، اما به او دل‌داری می‌دادم که اتفاقی نیفتاده و کم‌کم همه چیز درست خواهد شد. بعضی وقت‌ها که کلافه بود و آماده دعوا، هیچ حرفی نمی‌زد و او را تنها می‌گذاشتم. از طرف دیگر چون به خاطر کمپ رفتن، کارش در مغازه را از دست داده بود، حوصله هیچ کاری را نداشت. با این حال دائم به او روحیه می‌دادم. در تمام مدتی که برای حفظ زندگی و شوهرم می‌جنگیدم، کلمه‌ای از اعتیاد او به خانواده‌ام نگفتم. مثل یک راز پیش خودم مانده بود. دلم نمی‌خواست خانواده‌ام با ترجم با او رفتار کنند. سه ماه بعد، سرخانه و زندگی خودمان رفتیم. اخلاقی زمین تا آسمان عوض شده بود. نیازش به محبت از قبل هم بیشتر شده بود و مدام بهانه‌گیری می‌کرد. اجازه نمی‌دادم به او استرسی وارد شود. اگر هم جر و بحثی می‌کردیم، با این‌که زن هستم و حساس، اما سعی می‌کردم از دلش در بیاورم. او هم مثل خودم بود. قبلاً که گرفتار اعتیاد بود، نازم را می‌کشید. دعوای من که می‌شد و ناراحت می‌شدم، آن قدر با من حرف می‌زد و شوخی می‌کرد تا آشتی کنیم. نمی‌گذاشت چیزی ته دلم بماند. به خاطر همین معرفتش بود که پایش ماندم. خانم‌ها باور کنید محبت، مرد را می‌سازد. هر موقع حرفی می‌زد که ناراحت می‌شدم، با خودم می‌گفتم او یک بیمار است و باید با او مدارا کنم.

دوماه بی‌قراری‌هایش را تحمل کردم. در تمام مدتی که تشنه عشق و محبت همسرم بودم، کلامی نگفتم و کاری نکردم ناراحت شود. چشم به روی تمام نیازهای زنانه‌ام بستم، چون می‌دانستم او بیش از من به توجه و محبت نیاز دارد. دو ماه بعد همسرم را نزد روان‌شناس بردم و شرایط زندگی‌مان از قبل هم بهتر شد. حتی توانست کار خوب با درآمد عالی پیدا کند. من به کمک خدا و البته تلاش و همت و صبوری همسرم توانستم زندگی‌مان را نجات دهم. خانم‌های عزیز، می‌خواهم بگویم، اگر فکر می‌کنید مرد معتادی که با شما زندگی می‌کند، ارزش محبت و یک زندگی خوب را دارد، به خاطر اعتیاد زندگی‌تان را نابود نکنید و پایش بمانید. طلاق آخرین راه است.



فرجام خونین اذیت‌های ۲ برادر

چند سال قبل، به دنبال تماس مردی درباره کشف دو جسد سوخته در ساختمانی مخروبه در نزدیکی گاوداری خارج از شهر، راهی محل شدیم. صورت اجساد کاملاً سوخته بود و هویتشان مشخص نبود. نگهبانان گاوداری اجساد را پیدا کرده بودند و یکی از آنها گفت: حدود ساعت ۱۱ شب، سرو صدایی از داخل ساختمان مخروبه شنیدیم. اول خیلی ترسیدم. شنیده بودم که از ما به‌تران داخل این خانه هستند و به همین دلیل ترس از آنها باعث شد تا به ساختمان نزدیک نشوم. بعد از چند دقیقه هم سر و صدا قطع شد و من هم توجهی به آن نکردم. یک ساعتی گذشته بود که متوجه شعله‌های آتش از ساختمان مخروبه شدم. موضوع را به اکبر گفتم اما ترس به ما اجازه نمی‌داد که به سمت ساختمان مخروبه برویم. در همین حین دو سیاهی‌رادی دیدیم که با عجله از ساختمان خارج شدند. سراغ ساختمان مخروبه رفتیم که با اجساد مواجه شدیم.

❏ شناسایی هویت، ۲۴ ساعت بعد

هویت قربانیان ۲۴ ساعت بعد و با گزارش مرد میان‌سالی در رابطه با ناپدید شدن پسرانش برملا شد. پدر دو قربانی در تحقیقات به ما گفت: پسرانم کمی بد اخلاق بودند و برای مردم ایجاد مزاحمت می‌کردند. برای همین نمی‌توان فرد خاصی را بگویم اما نمی‌دانم چرا ذهنم به سمت مرد جوانی می‌رود که پسرانم چند وقت پیش او را کتک زدند. مهندس جوان اسمش سروش است؛ سروش اهل دعوا نیست و خیلی معقول است ولی از دست پسران من به خاطر اذیت‌هایشان ناراحت است. حتی یک بار سروش را هم رسد و مرا تهدید کرد که اگر جلوی پسرهایم را نگیرم و آنها به اذیت‌هایشان ادامه دهند، مجبور می‌شود از راه دیگری وارد شود. تحقیقات در رابطه با سروش آغاز شد. آدرس و مشخصات سروش را گرفتیم و به سراغ او رفتیم. اما سروش در خانه نبود، با به دست آوردن آدرس محل کارش، به آنجا رفتیم ولی همکارانش می‌گفتند که سروش چند روزی مرخصی گرفته است. چیزی که نظر مرا جلب کرد این بود که تاریخ مرخصی سروش همان تاریخ قتل دو برادر بود.

❏ اجیر کردن ۲ قاتل

در نهایت با راهنمایی یکی از دوستان نزدیک سروش موفق شدیم او را در یکی از روستاهای دورافتاده از شهر و در خانه یکی از اقوام پدری‌اش دستگیر کنیم. سروش ابتدا مدعی بود که از سرنوشت دو برادر بی‌خبر است اما در ادامه تحقیقات با تناقض‌گویی‌هایی از سوی او مواجه شدیم. همین مساله باعث شد تا به خودم بگویم راه را درست رفته‌ایم و به تحقیقات مان ادامه دادیم.

در نهایت پس از چند ساعتی تحقیق، سروش اعتراف کرد: به خاطر فرار از دست آزار و اذیت‌های شاهین مجبور شدم که این

رازگشایی
قتل ۲ برادر
به دستور مهندس جوان
خاطره‌ای از یکی از کارآگاهان
پلیس استان کرمان
است



مردی که از آزار و
اذیت‌های دو برادر
خسته شده بود
برای قتل آنها
آدمکش اجیر کرد



کار را انجام دهم. شاهین از اذیت کردن لذت می‌برد و مدام به من گیر می‌داد. اوایل به تمام بی‌احترامی‌ها و توهین‌هایش اهمیت نمی‌دادم اما یک روز متلک توهین‌آمیزی گفت که مجبور شدم برای حفظ آبرو از خود و خانواده‌ام دفاع کنم. اما او و برادرش با نوحه‌هایشان روی سرم ریختند و آنچنان مرا کتک زدند که من راهی بیمارستان شدم. سروش ادامه داد: از دست اذیت‌هایشان خسته شده بودم و نمی‌دانستم چه باید بکنم. من قاتل نیستم و دلم نمی‌خواهد کسی آسیبی ببیند، اما خودتان تصور کنید که کسی مدام شما را اذیت کند، بالاخره صبر آدم هم تمام می‌شود. من حتی سراغ پدرشان هم رفتم و از او خواستم که جلوی پسرهایش را بگیرد اما او هم به صحبت‌های من اهمیتی نداد. برای همین دو نفر را استخدام کردم تا از او انتقام بگیرند.

❏ دستگیری ۲ متهم

مرد جوان ادامه داد: از آنها خواستم تا دو برادر را سر به نیست کنند و در ازای کاری که برایم انجام دادند پول خوبی به آنها دادم. شب حادثه سراغ متهمان رفتم و نصف مبلغ توافقی‌مان برای جنایات را به آنها دادم. همان شب جعفر و حامد تصمیم گرفتند که دو برادر را به قتل برسانند. آنها روز بعد سراغم آمدند و خبر دادند دو برادر را کشته‌اند. ابتدا باور نکردم اما بعد از چند روز شنیدم که دو برادر به قتل رسیده‌اند. باتوجه به صحبت‌های سروش، بلافاصله دو متهم فراری را دستگیر کردیم. جعفر و حامد زمانی که متوجه شدند سروش واقعیت را برملا کرده به قتل دو برادر اعتراف کردند. آنها مدعی شدند، روز جنایت دو برادر را تعقیب کرده و در محلی خلوت سد راهشان شده و نقشه قتل را اجرا کردند. متهمان پس از بازسازی صحنه جنایات، راهی زندان شدند.